

ادبیات علم حقوق



محمد شریف سعیدی



اگر از ادبیات علاوه بر خوانش لذت بخش و سرگرم کننده، انتظارات عمیق تری داشته باشیم، این رمان ما را با پیچیدگی های انسان و علوم انسانی که ادبیات بخشی از آن است مواجه می کند. به ظاهر بین ادبیات و علوم حقوق رابطه محکمی وجود ندارد؛ زیرا ادبیات دنیای خیال و چندگانی زبان و فکر، دنیای ابهام و پاسخ مبهم دادن به پرسش های واضح یا مبهم است، در حالی که حقوق، دنیای تک بعدی شدن زبان و پاسخ صریح و روشن دادن به سؤال های صریح و مبهم است. هیچ کسی نمی تواند اتهامی را در دادگاهی به کمک شعر، داستان یا افسانه به اثبات برساند در حالی که کمک شواهد و اسناد و فیلم و عکس می توان این کار را کرد و البته که این نوع فیلم و عکس ارزش هنری ندارد، بلکه ارزش حقوقی و اسنادی دارد.

رمان «تصرف عدوانی» در عین روایت داستانی خیلی جذاب پر از اطلاعات و اظهار نظرها و ارجاعات حقوقی، سیاسی و ادبی

رمان «تصرف عدوانی» اثر لنا آندرسون نویسنده سوئدنی است که توسط سعید مقدم به فارسی ترجمه شده و از طرف نشر مرکز به چاپ رسیده است. رمان خوش خوان، جذاب و جدی است. این که اثر ادبی جاذبه زیاد برای خواندن داشته باشد و در عین حال مسائل مهمی را مطرح کند، در جای خود از اهمیت ویژه برخوردار است؛ زیرا در موارد فراوانی وجود دارند که اثر ادبی در ظاهر امر بسیار جذاب است، اما بعد از پایان اثر جاذبه اش را از دست می دهد؛ چون جدی نیست و یا آن قدر جدی است که جاذبه لازم هنری را از دست داده است. اوج هنر بزرگان ادب در تلفیق جاذبه و جدیت است؛ در جذب کردن عوام و قناعت بخشیدن خواص. رمان «تصرف عدوانی» برنده جایزه آگست پریس را به عنوان بهترین رمان سال ۲۰۱۳ از آن خود کرد و در همان سال اول ترجمه آن به زبان فارسی به چاپ یازدهم رسید.

است. برای خوانندگانی که دنبال نوع خاصی از ادبیات داستانی اند و آن نوع رمان را به روح و ذات ادبیات داستانی نزدیکتر می‌بینند. اظهار نظرها و ارائه دادن مقاله‌وار بعضی از مطالب و حقایق، شاید پسندیده نباشد، اما در جهان کثیرالنوع رمان این نوع نوشتن هم مقبول و ارجمند است و هم پذیرفته شده.

قصه رمان عبارت از این است که خانم استر وظیفه می‌گیرد درباره کار هنری هوگو رسک، فیلم‌ساز و هنرمند معتبر معاصر سویدن سخنرانی تحلیلی داشته باشد. استر پس از مطالعه و ارائه سخنرانی و ملاقات با هوگو عاشق او شده و از همسر قبلی اش آقای پر جدا می‌شود و کارش را هم در راه عشق از دست می‌دهد. هوگو رسک که دفتر کاری اش در استکهلم است، تعطیلات آخر هفته را به شهر مالمو می‌رود و البته هوگو به استر نمی‌گوید که به مالمو می‌رود، بلکه می‌گوید به شهر دیگری به نام بوروس می‌رود. هوگو رسک زن دارد، اما از عشق‌بازی هم دریغ نمی‌کند. هوگو از استر در حد رفع حاجت جنسی استفاده می‌کند و تنها سه بار آب به آتشکده استر می‌ریزد و بس. استر ورزشکار است و می‌خواهد دو ماراتون بیست و پنج کیلومتری را انجام دهد. استر از درون و بیرون درگیر یک مسابقه است. درگیری یک رابطه عاشقانه سرانجام به از دست دادن شوهر و کار و سلامتی استر می‌انجامد. داستان فوق‌العاده جذاب نوشته شده است.

رمان تصرف عدوانی با ارائه کردن یک بند حقوقی از قانون مدنی سویدن شروع می‌شود:

هر کس... به شکل غیرقانونی، مالی را از تصرف دیگری بی‌رضایت او خارج یا به هر نحو دیگر آن را حیف و میل کند، به اتهام تصرف عدوانی محاکمه خواهد شد... هم‌چنین اگر کسی بی‌آن‌که مال را از تصرف خارج کند، در آن ایجاد اخلال کند، با نصب یا شکستن قفل، یا به هر صورت دیگر، به شکل غیرقانونی به ملک دیگری دست‌اندازی کند، یا به زور یا با تهدید به کار بردن زور، مانع از آن شود که صاحب حق از حق خود استفاده کند، به اتهام تصرف عدوانی محاکمه خواهد شد.

قانون مدنی سویدن ماده ۸، بند ۸.

بی‌تردید این بند کلیدواژه رمان است. نویسنده سعی می‌کند با رمانش یک پرسش جدید را با همه بشریت در میان بگذارد و آن تصرف عدوانی و تعریف آن است. این که علم حقوق و قانون مدنی، قانون اساسی، قانون جزا و انواع قوانین دیگر، چقدر پاسخگویی جرم‌های پیچیده و پنهانی است که در ذهن و رفتار بشر شکل می‌گیرد، بی‌آن‌که به ظاهر مصداق جرمی پنداشته شوند. لذا اندرسون

به همین راحتی به ناکافی بودن علم حقوق و ذهنیت بشر برای درک پیچیدگی پدیدار و رفتار آدمی می‌پردازد و انسان را با پرسش جدید و جدی مواجه می‌کند. تعریف‌ها در علم حقوق با تمام تلاش برای گسترده بودن و دقیق و جامع و مانع بودن خود، با استفاده از قیدهای «یا به هر نحو دیگر» و مانند آن نمی‌توانند به لایه‌های پنهان‌تر روح و روان انسان راه ببرند و برای آن لایه‌ها قانون وضع کنند. لذا بدون آن‌که نامی از علم اخلاق ببرد در سراسر رمانش در تلاش برای یادآوری اهمیت علم و کنش اخلاق است و او از همین دریچه وارد بحث‌های بمب‌اندازی آمریکا و تروریست بودن طالبان می‌کند و در همه موارد جوانب متفاوت و دیدگاه‌های مختلف را بیان می‌کند.

بخش بیست و یک آخرین بخش رمان

آدمیزاد با پاسخ قطعی آسان‌تر از پاسخ مبهم کنار می‌آید. این قضیه به امید و ماهیت آن مربوط می‌شود. امید انگلی است در بدن انسان که در هم‌زیستی کامل با قلب او زنده است. کافی نیست انسان دست و پای آن را ببندد و در گوشه تاریک پنهانش کند. به آن گرسنگی نیز نمی‌شود داد. نمی‌شود فقط نان و آب به این انگل داد. باید جلو تغذیه‌اش را به طور کامل گرفت. اگر امید به اکسیژن نیاز داشته باشد، آن را به دست می‌آورد. اکسیژن در صفتی است که موصوف گمراه‌کننده‌ای دارد. در قدی نسنجیده است، در حرکتی برای همدلی است به جبران قصوری. در رفتار، در لبخند، در درخشش چشمان است. انسان امیدوار غافل می‌ماند از این‌که همدلی نیرویی است مکانیکی. آنان که بی‌توجه‌اند، به طور ناخودکار، کارهایی از سر لطف انجام می‌دهند برای این‌که هم خودشان را محافظت کنند و هم دردمندان را...

امید را با گرسنگی باید کشت تا حیوان میزبان را گمراه و گیج نکنند. امید را فقط به کمک بی‌رحمی روشن می‌توان کشت. امید ستمگر است، چون دست و پا را می‌بندد و زنجیر می‌کند.

وقتی انگل امید را از حیوان میزبان جدا می‌کنند، میزبان یا **امی میرد، یا آزاد می‌شود.**

باید گفت امید و هم‌زیستی ناشی از آن به تغییر میل درونی معشوق باور ندارد. امیدی که در قلب انسان ساکن است، باور دارد که این میل از پیش وجود داشته است. معشوق آن چه را وانمود می‌کند که واقعاً نمی‌خواهد، واقعاً می‌خواهد، یا آن چه را وانمود می‌کند نمی‌خواهد، می‌خواهد که جهان بدانندیش گمراه‌کننده پیرامونش آن را بخواهد. خلاصه، چنین نیست که به نظر می‌رسد. امید چنین چیزی است.

وقتی استر آن شب به خانه برگشت، طبق معمول حمام کرد. این شنبه یک سال می‌شد که هوگو برای شام آمده بود پیش او. آن‌ها غذایی



نویسنده سعی می‌کند با رمانش یک پرسش جدید را با همه بشریت در میان بگذارد و آن تصرف عدوانی و تعریف آن است. این که علم حقوق و قانون مدنی، قانون اساسی، قانون جزا و انواع قوانین دیگر، چقدر پاسخگوی جرم‌های پیچیده و پنهانی است که در ذهن و رفتار بشر شکل می‌گیرد، بی آن‌که به ظاهر مصداق جرمی پنداشته شوند. لنا اندرسون به همین راحتی به ناکافی بودن علم حقوق و ذهنیت بشر برای درک پیچیدگی پدیدار و رفتار آدمی می‌پردازد و انسان را با پرسش جدید و جدی مواجه می‌کند.

آنچه ادبیات را جاودانی می‌سازد اندیشه آمیخته با فرم است. در این رمان اندیشه نو به شکل هنرمندانه‌ای در جان ادبیات طنین می‌اندازد. طرح پرسش حقوقی یا زیر سؤال بردن علم حقوق از نظر ادبیات و شرح زوایای پیچیده پندار، گفتار و کردار آدمی. ادبیات در غرب در قدم اول به اندیشه و در مرحله بعد به فرم بسته است؛ چیزی که جوانان شرقی ما برعکس می‌پندارند. راز غربی شدن حافظ و مولانا و خیام هم در همین آمیختن اندیشه‌های ناب در فرم‌های هنری است.

سرخ‌رنگ خورده بودند و هوگو یک ساعت رفته بود طرف پنجره سیگار بکشد. یک هفته بعدش، یک سال پر درد و رنج برای استر شروع شد. در چند روز آخر، این درد افزایش یافت و متمرکز شد، اما حالا، پاک‌تر و روشن‌تر شده بود. در رابطه با هوگو چیزی دیگری برای فهمیدن وجود نداشت.

این بخش آخر رمان که به نظر من آینه تمام‌نمایی از کل رمان است. قسمت بزرگی از این بخش به روایت حقایق یا اطلاعات کلی نسبت به همه انسان‌ها می‌پردازد که از نظر گروهی از داستان‌نویسان بی‌راهه است و به خاکی رفتن، ولی از نظر بسیاری‌ها کاری است با شکوه. بخش بعدی به شرح طبیعی وقایع داستانی و شخصیت‌پردازی تعلق می‌گیرد.